



یادآوری: سال گذشته که کشتی میراث مکتوب دچار حادثه شده بود، بیم آن می‌رفت که تندباد خشم و رشک‌ورزی آن را بر گل و لای هیوط بنشانند، بر آن شدیم که یادگاری از وقایع اتفاقیه پانزده سال گذشته فراهم آوریم. دوستان و مشتاقان میراث مکتوب هر یک از سر لطف، مکتوبی و گاه مقالتی ارسال فرموده‌اند که زین‌پس در هر شماره یکی دو نامه و مطالب را درج می‌کنیم تا ان‌شاءالله در آینده به چاپ یکجای آنها توفیق یابیم. در این شماره دو نامه یکی از استاد دکتر احمد مهدوی دامغانی و دیگری از دکتر علی لاریجانی را تقدیم می‌نماییم.

میراث دیر آشنا (بخش دوم) (چند خاطره)

درست یادم نیست، سال ۱۳۷۸ بود یا ۱۳۷۹، سفری به ایران رفته بودم. از قبل، دورادور به گوشم رسیده بود که در تهران مرکزی به نام نشر میراث مکتوب بنیاد شده است که کارش نشر متون خطی و فهرستهای نسخ خطی است. آدرس گرفتم و پرسان‌پرسان به دفترش رسیدم. آن موقع دفترش در تقاطع خیابان انقلاب و فلسطین، در ساختمان مؤسسه نمایشگاه‌های فرهنگی بود. بالا رفتم، در یک راهروی، نه چندان عریض، دو اتاقک بود. از مدیر سؤال کردم، به اتاقی راهنمایی کردند و با جوانی قدبلند با نام «اکبر ایرانی قمی» رو به رو شدم که روی میزش و دور و برش پرونده‌ها و نسخه‌هایی از کتابهای منتشرشده چیده بود. خودم را معرفی کردم و مطابق رسم معارفه از کم و کیف فعالیتهای مرکز سؤال کردم که برای من تعریف کرد. منظور من از این دیدار چیزی دیگر بود. از کیفم دستنویسی را درآوردم و به دست آقای ایرانی دادم و پیشنهاد چاپش را دادم.

گزیده‌ای بود از تذکره شاعران مجمع‌النفیس تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو که به نام بزم آرزو تهیه کرده بودم. تورقی کرد و مؤدبانه به من پس داد و عذرش را خواست. گفت که ما متن‌ها را به طور کامل چاپ می‌کنیم نه گزیده شده آنها را. از دفتر مرکز و دیدار با مدیرش، با دست خالی بیرون آمدم.

یکی دو سال دیگر، نخستین کنگره ملی ایرانشناسی را بنیاد ایرانشناسی بسیار مجلل در تهران برگزار کرد. من هم رفته بودم. مقاله من درباره یک نسخه خطی سراج‌اللغة تألیف سراج‌الدین علی خان آرزو بود. مقاله را با تصاویر رنگی عرضه کردم. در نمایشگاه، اتفاقاً آقای ایرانی را هم دیدم و پیشنهاد چاپ فاکسیمیلۀ این نسخه (سراج‌اللغة) را دادم. این دفعه آقای ایرانی عذر آورد که اگر این نسخه تصحیح و مقابله شود، می‌توان چاپش کرد! حالا این بداقبالی خان آرزو بود یا من! که هر دو بار پیشنهاد چاپ کتابهای او رد شد. ضمناً از آقای ایرانی خواستم که نشریه خود آینه میراث را برای من به پاکستان ارسال کند، گفت که نشریه آبنه دارد و اگر این مقدار دلار به حساب میراث ریخته شود، اقدام خواهد شد!

این بود اولین ارتباطهای من با مرکز نشر میراث مکتوب که به جای جاذبه به دافعه منجر شد و خاطره‌ای نه چندان گوارا برای من به جای گذاشت! من که همه کارهایم به تصحیح یا فهرست‌نویسی نسخ خطی برمی‌گشت، در تهران به دنبال مرکزی بودم که کارهایم را در آنجا عرضه کنم و تکیه‌گاه من باشد. چون در مرکز نشر میراث را بر خود بسته دیدم، روی به مرکز نشر دانشگاهی آوردم و دکتر نصرالله پورجوادی مدیر وقت مرکز از کارهای من در حوزه عرفان استقبال کرد و میدان مجله معارف را نیز به من داد.

تابستان ۱۳۸۲ دوباره سفر یک‌ماهه تهران پیش آمد. در تهران به همه جای مورد علاقه خود مرکز نشر دانشگاهی، مؤسسه نشر فهرستگان، خانه کتاب، کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران، دفتر نامه بهارستان رفتیم، الا مرکز نشر میراث مکتوب. که یک روز شاید آقای رحیمی ریشه برای من پیغام آورد که مرکز میراث مکتوب می‌خواهد برای نشریه خود آینه میراث با من مصاحبه‌ای داشته باشد. دعوت را پذیرفتم. روزی از مردادماه بود که به دفتر مرکز رفتم. حالا دفتر مرکز از جوار ساختمان فجر به ساختمان فروردین (در خیابان انقلاب) منتقل شده بود، در همان طبقه‌ای که ده سال پیش اینجا به سراغ آقای بابک افشار و کتابفروشی تاریخ آمده بودم. در مرکز برای مصاحبه با من، پنی از آقایان اکبر ایرانی، حسن انوشه، جمشید کیانفر و احمدرضا رحیمی ریشه تشکیل شده بود که در حول و حوش «احیا و تصحیح متون فارسی در شبه قاره پاکستان و هند» سؤال و جواب شد.

تابستان ۱۳۸۳ از راه رسید و بار دیگر رخت سفر تهران بربستم. در واقع در این سفر اولین بار با مرکز نشر میراث مراوده کامل داشتم و چندین امور بین ما پیش آمد.

- در روز ۲۴ تیر، مرکز نشستی با من در ساختمان خود برگزار کرد. برای اطلاع نشست، پوستر رنگی چاپ کرد و پخش کرد. روز نشست سالن مرکز از حصار پُر بود و به قول آقای ایرانی این اولین بار بود که این قدر مهمان برای چنین نشستی در مرکز حضور پیدا کرده بودند. آقای حسن انوشه گرداننده نشست بود و در میان حضار علاوه بر دوستان دیگر، استاد احمد منزوی، استاد اکبر ثبوت و دکتر سعید بزرگ بیگدلی نیز تشریف داشتند که در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد با هم بودیم. موضوع سخنرانی من «تاریخچه مطالعات ایرانی و مباحث متن پژوهی در پاکستان» بود. متن سخنرانی و مصاحبه‌ای که در سال گذشته با من شده بود، یکجا در ضمیمه آینه میراث (شماره ۲، ۱۳۸۳ ش) منتشر شد.

- در مرکز میزگردی دیگر نیز تشکیل شد که با حضور آقایان ایرج افشار، اکبر ثبوت و احمدرضا رحیمی ریشه به گفت‌وگو نشستیم که پیرامون چه موضوعات و روی چه ملاک‌ها متون خطی شبه‌قاره تصحیح شود و مرکز به نشر آنها متعهد شود. مرکز به من مسئولیتی داد که مطابق معیارها و ملاک‌های سنجیده، متون شبه قاره را به مرکز معرفی کنم که برازنده نشر باشد.

- آقای جمشید کیانفر، مدیر مجله آینه میراث از من دعوتی کرد که رسماً در هیأت مشاوران علمی مجله باشم و دبیر مهمان ویژه‌نامه شبه‌قاره نیز باشم که قرار بود آینه میراث منتشر کند. با آقای کیانفر نشستیم و موضوعاتی را برگزیدیم

که پیرامون آن مقالاتی نوشته می‌شد. دعوتنامه‌ای سراسری تهیه شد و به دوستان در هند و پاکستان ارسال شد. متأسفانه به جز دو سه نفر که به مقاله وعده داده بودند، کسی موضوع را جدی نگرفت و تا موعد حتی یک مقاله هم به دستم نرسید! و من از دبیری این ویژه‌نامه عذر خواستم. بعداً آقای جمشید کیانفر به تنهایی ویژه‌نامه شبه قاره را منتشر کرد (شماره ۴۰، ۱۳۸۷ ش).

- در همین سفر، دو قرارداد تألیف و تصحیح کتاب با مرکز امضا شد: یکی تصحیح کتاب (رشاد و دیگری تألیف کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه‌قاره. از اتفاق برای چاپ هر دو کتاب، از پیش، به ترتیب با مرکز نشر دانشگاهی و مؤسسه نشر فهرستگان قرارداد داشتم، اما ناشران به دلالی عذر خواستند و انتشار این دو کتاب به مرکز نشر میراث مکتوب انتقال پیدا کرد. مرکز، (رشاد را در سال ۱۳۸۵ ش منتشر کرد و کتابشناسی آثار فارسی چاپ شده در شبه قاره را برای چاپ آماده کرده است.

بعد از این سفر، همکاری واقعی با میراث آغاز شد. طرح «میراث مکتوب شبه‌قاره» را به مرکز دادم و حدود بیست متن را معرفی کردم که شایسته تصحیح و چاپ است. با برخی مصححان قرارداد تصحیح نیز امضا شد. از این سری اولین کتاب، مجالس جهادگیری تألیف عبدالستار لاهوری به تصحیح دکتر معین نظامی و اینجانب، را مرکز در ۱۳۸۵ ش منتشر نمود و دومین کتاب، زادالمتقین تألیف شیخ عبدالحق محدث دهلوی به تصحیح محمد نذیر رانجها به زودی منتشر خواهد شد.

بعداً به تدریج قرارداد تألیف و تصحیح چندین کتاب دیگر با مرکز امضا کردم. از آن جمله است: تصحیح ثواقب المناقب (ولیا الله تألیف عبدالوهاب همدانی، در شرح حال جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی و وابستگان او؛ و تألیف سیه بر سفید، در خاطرات فرهنگی و نسخه‌پژوهی من؛ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی دانشگاه پنجاب لاهور و فهرست نسخه‌های خطی فارسی آرشیو ملی پاکستان (گنجینه مفتی). وقتی یک روز از سر شادمانی از این همه همکاری با مرکز، به استاد احمد منزوی خبر دادم، از سر نصیحت فرمود: «همه تخمها را در یک سبد نگذار!» اما راستش این است که:

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد

آن صمیمیت و خودمانی که با مرکز احساس می‌کنم، با دیگران نبوده است.

با نشریات مرکز، آینه میراث و گزارش میراث نیز همکاری دارم. آقای کیانفر از سر لطف مقالات بنده را در آینه میراث



درخواست شخصی: اهمیت انتشار آثار ابن فندق در زمینه ادبیات عربی

پانزده سال تلاش علمی متوالی. هر کس در زمینه تحقیقات و تتبعات علمی اشتغال دارد، خوب می‌داند که این عبارت کوتاه دلالت بر چه نوع برنامه‌ریزی، تدبیرات و شکیبایی دارد. قبل از همه می‌خواهم این فرصت را مغتنم شمرده، از جناب آقای ایرانی و دیگر کارکنان مرکز میراث مکتوب از بابت همه کارهای ارزشمندی که برای ما پژوهشگران اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی جهان انجام داده‌اند، صمیمانه تشکر نمایم. به همان اندازه که متوجه هستم چه کمکه‌های بزرگی از فعالیتهای آن مرکز محترم گرفتم، انتظار من از کارهای آتی مرکز بالاست. امید است که به همین منوال جاری به کارهای مفید ادامه دهند و متون قابل اعتماد انتشار کنند تا سالهای بیستم و سی‌ام و چهلم را، اگر زنده ماندم، شاهد باشم.

اما بعد می‌گویند: «سلام ژاپنی بی‌طمع نیست.» با اجازه خوانندگان محترم از این فرصت سوء استفاده نمایم و از پیشگاه همکاران مرکز میراث مکتوب التماس عنایت و مرحمت کنم.

یکی از کارهایی که من در یک‌دو سال اخیر سرگرم آن هستم، نوشتن زندگی‌نامه علمی ابن‌فندق (ظهیرالدین ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی، ت ۵۶۵ق) است. در این پژوهش که درصدد هستم به شکل تک‌نگاری صد تا صدپنجاه صفحه انگلیسی‌زبان انتشار دهم، سعی من بر این است که بر اساس مورد ابن‌فندق، اهمیت فرهنگی و اجتماعی دانش ادبیات عربی را در خراسان اواخر دوره سلجوقی روشن سازم. ممکن است در ایران ابن‌فندق را بیشتر به عنوان مؤلف تاریخ بیهق یکی تاریخ محلی به زبان فارسی بشناسند. اما نباید فراموش کرد که نه فقط اکثر کتابهایی که الآن از وی باقی‌مانده به زبان عربی نوشته شده است، بلکه اکثر آثاری که وی اصلاً تألیف نموده به همان زبان بوده است. حتی می‌توانیم از محتویات خود تاریخ بیهق تکرار می‌کنم که اثری است به زبان فارسی نیز نوعی عربی‌زدگی یا عربی‌پرستی ابن‌فندق را دریابیم.

طبیعتاً آثاری که خود ابن‌فندق در زمینه ادبیات عربی به جا گذاشته است کمک شایانی می‌کند تا روشن کنیم ابن‌فندق از چه کتابهایی استفاده می‌کرده و به کدام از آن کتابها ارجاع می‌داده است. مثلاً انتشار مجدد شرح وی بر

درج می‌کند و اگر مقاله‌ای از من به ایشان نرسد، مقالات بنده را از اردو به فارسی ترجمه می‌کنند و در نشریه چاپ می‌کنند. هم چنین دو ضمیمه آینه میراث را به کارهای من اختصاص دادند. یکی ضمیمه ۲ را که مصاحبه و سخنرانی من در مرکز را در برگرد و ضمیمه ۳، که حزین‌نامه بود در چند مطلب تازه از شیخ حزین لاهیجی و درباره او.

در زندگی پانزده ساله مرکز پژوهشی میراث مکتوب، در پنج سال اخیر همکاری من با مرکز بسیار مثمر به ثمر بوده است. در این مدت مرکز برای من و من برای مرکز افتخارآفرینی کرده‌ایم. چنانکه دو کار مرا (مجالس جهانگیری و ارشاد) که مرکز چاپ کرده است، در مراسم آئین بزرگداشت حامیان نسخ خطی، در تهران شایسته تقدیر اعلام کردند. وقتی پنج سال پیش مرکز بزرگداشت ده سال تأسیس خود را گرفته بود و قرار بود هیأتی از داوران، بهترین مقاله چاپ شده در نشریه آینه میراث در طول ده سال گذشته را انتخاب کند، «قرعه فال به نام من دیوانه زدند» و مقاله من «نامه‌های خواجه عبدالله احرار و بستگان او» چاپ شده در شماره ۲۵ (۱۳۸۳ش) را برترین مقاله اعلام کردند.

مرکز در پانزده سال گذشته، موفقیت‌های چشمگیر به دست آورده است و توانسته وجود خود را نه فقط در داخل کشور بلکه در مجامع علمی و پژوهشی بین‌المللی مطرح کند. این پیروزی‌ها میسر نمی‌شد مگر با تلاشهای خستگی‌ناپذیر شخص شخیص دکتر اکبر ایرانی که با شور و شوق در مجمع‌های مربوط به نسخ خطی و پژوهش متون حاضر می‌شوند و مرام و پیغام مرکز پژوهشی میراث مکتوب را به همه می‌رسانند و در محل مرکز خود (تهران) از محققان خارجی و خاورشناسان استقبال و پذیرایی می‌کنند. و البته همکاران صدیق و صمیم که دکتر ایرانی در کنار خود دارد، در پیروزی‌های به دست آمده نیز سهیم بوده‌اند. با وجود دوری مکان از مرکز، همکاری پیوسته من با مرکز، درون من این احساس را ایجاد کرده که گویی من هم عضوی از مرکز هستم. اگر اسلام‌آباد وطن جغرافیایی من است، ولی تهران و مرکز، مأمّن و مأوای فرهنگی من است. توجه جدی مرکز به شبه‌قاره و نشر آثار اینجا، کشش بیشتری برای من به مرکز دارد.

تا پنج سال دیگر ما شاهد بیستمین، سال تأسیس مرکز نیز خواهیم بود. ان شاءالله مرکز از لحاظ اسم و معنی به یک «مرکز پژوهشی» تبدیل شده باشد.

دکتر عارف نوشاهی (پاکستان)

نهج البلاغه با عنوان معراج نهج البلاغه که در سال ۱۳۸۰ خورشیدی به تصحیح آقای اسعدالطیب و توسط بوستان کتاب (خدا چنین رقیبها را برای مرکز میراث مکتوب حفظ کناد! رقیب خوب بهترین تشویق کننده است) انجام گرفت به من کمک بزرگی کرده است.^۱ مصحح محترم کتاب برای هر بیتی که در متن اقتباس شده است هویت سراینده را از منابع دیگر مشخص کرده، در پاورقی ذکر می کند. در بعضی موارد قسمتهایی را که ابن فندق بدون ذکر منبع از کتابهای پیشین رونویسی کرده است شناسایی می کند که، مثلاً، تکه‌ای که در ظاهر وانمود می کند خود ابن فندق از نوشته‌های گوناگون ابو عبید در اصمعی و دیگر دانشمندان اقتباس می کند در واقع تماماً از کتاب صحاح جوهری برگرفته شده است. برای یک اجنبی مثل من که به هیچ وجه شریک فرهیختگان ایرانی و عربی در معلومات ادبیات عربی نیستم و نخواهم توانست باشم، این گونه ریشه‌یابی موشکافانه حتی با وجود بانکهای اطلاعات بسیار قوی امروزه نیز کاری بسیار دشوار بلکه غیرممکن است. و البته آقای الطیب این متن را بر اساس نسخه منحصر به فرد تصحیح کرده است که این هم برای یک اجنبی که با ادبیات عربی به اندازه کافی خوی نگرفته کاری ناشدنی به نظر می رسد.

حالا نگوئید که این ژاپنی دیوانه شده در نوشته‌ای که به میراث مکتوب می دهد کار بوستان کتاب را ستایش می کند. کلاً، مقصود من چیز دیگر است.

از ابن فندق، دو متن دیگر نیز در زمینه ادبیات عربی به جا مانده است که هر دو هنوز خطی است.^۲ یکی از این دو از اذهیر الریاض المریعة و تفاسیر الفاظ الشریعة؛ و المحاوره است. این اثر، فرهنگ لغات عربی عربی کوتاه و مختصری است که ابن فندق در سالهای بعد از شورش غز و اسارت سنجر به دست آنان برای دیوانسالار بلندرتبه دربار سنجری (که البته از بین رفته بود) نوشته است. ابن فندق در مقدمه این اثر می گوید از کتابهای ابن انباری، زجاری، ابوحاتم رازی، میدانی (استاد خودش)، جوهری، بو جعفرک بیهقی (باز هم استاد خودش)، خطابی و اسکافی استفاده نموده. به اضافه، مقایسه واژه‌ها در بعضی زمینه‌ها، خصوصاً امور دیوانی، نشان می دهد که وی از مفاتیح العلوم خوارزمی نیز زیاد اقتباس کرده است. از واژه‌هایی که وی برای درج در این کتاب کوتاه انتخاب

کرده می توانیم دریابیم چه چیزهایی برای وی و احتمالاً برای مهدا الیه کتاب اهمیت داشت. مثلاً برای من بسیار جالب توجه است که یکی از طولانی ترین مطالب در متن این کتاب توضیح واژه «الحماسة» است که بدیهی است نه به خاطر اهمیت خود واژه بلکه به سبب اهمیت دیوان الحماسة به عنوان اثر کلاسیک، صورت گرفته است (ابن فندق قبل از هفت سالگی این مجموعه اشعار را حفظ کرد). خلاصه، این اثر، گرچه کوتاه و مختصر، برای جستجویی که الآن دارم انجام می دهد بسیار مفید و مهم می باشد.

اما متأسفانه، هرچه بیشتر از این متن استفاده می کنم غصه من نیز عمیق تر می شود که چرا عربی من و دانش ادبیات عربی من اینقدر ضعیف و ناچیز است که نتوانم آن طوری که شاید و باید از این منبع مفید استفاده کنم. مخصوصاً وقتی تسهیلاتی را به خاطر بیاورم که آقای الطیب جهت استفاده از معراج نهج البلاغه تدارک دیده اند، این احساس قوت هرچه قوی تر می گردد. ای کاش که به اضافه نسخه‌های خطی فاقد حواشی متن تصحیح شده با همه پاورقیهای مفیدی وجود داشته می بود.

حالا متوجه هستم من چه دارم می گویم. بله، آرزوی این بی بضاعت آن است که یکی از مصححان کارآزموده میراث مکتوب به تصحیح این متن بپردازد و با شناسایی منابع ابن فندق و دیگر نکات متن شناسانه قابل تحقیق به این اجنبی دست کمکی بدهد. البته این کار منفعت

۱. همین متن قبلاً نیز به تصحیح مرحوم استاد محمدتقی دانش پژوه و توسط کتابخانه مرعی نجفی در سال ۱۴۰۹ق منتشر شده بود. گرچه محتوای کتاب به اصطلاح دائرةالمعارفی است آنچه بیشترین حجم کتاب را گرفته است توضیحات ادبی، مخصوصاً شرح لغات، است. به این مناسبت، در قرینه این نوشته، این کتاب را اثری در زمینه ادبیات عربی می شناسم.
۲. آن نسخه‌ای که در بورس ترکیه نگهداری می شود و بعضی پژوهشگران حدس زده اند که حاوی وشاح دمیة القصر ابن فندق است به عقیده من در واقع نسخه خریدة القصر عماد کاتب است (با اینکه با متن چاپی تفاوتهای چشمگیری دارد). همچنین باور بعضی پژوهشگران که گفتند در کتابخانه چستربیتی «مختاری» از طرائق الوسائل الی حدائق الرسائل ابن فندق موجود است بعد از بررسی خودم در نسخه مورد نظر باید بی اساس شناخته شود. برای توضیحات بیشتر، رجوع کنید به همان تک نگاری که در صد انتشار آن هستم (ان شاء الله تعالی).



عمومی نیز دارد. یقین دارم که اگرچه ممکن است به عنوان فرهنگ لغات عربی عربی از مزیت آنچنانی برخوردار نباشد، این متن به عنوان منبع تاریخی جهت شناخت اوضاع فرهنگی و اجتماعی زمان تألیف آن دارای اهمیت غیرقابل چشم‌پوشی است.

من تاکنون دو نسخه از این اثر را دیدم. یکی در کتابخانه سلیمانیه استانبول است (Ali Paşa 2589) و دیگری نیز در دارالکتب قاهره نگهداری می‌شود (الخزانة التیموریة، لغة ۴۲۴).^۱ در ازای متن نیز چندان نیست. نسخه سلیمانیه شامل ۸۴ برگ و نسخه قاهره ۸۷. اگر حجمش برای یک کتاب تمام‌عیار کافی نباشد (البته فکر نمی‌کنم چنین باشد چون متن تصحیح شده همراه حواشی مفصل ارائه خواهد شد)، الآن که همان سری ضمیمه آینه میراث نیز موجود است که بسیار مناسب به نظر می‌رسد. آیا من می‌توانم انتظار داشته باشم خبر انتشار این متن را در آینده نزدیک بشنوم؟

ممکن است جواب دوستان، خدا نکند، منفی باشد. اگر چنین باشد، پس، اثر دوم، یعنی غرر الامثال و درر الاقوال چطور است؟ این کتاب که در واقع فرهنگ امثال عرب است، از حجم بیشتری برخوردار است و چون بیش از یک نسخه هم باقی نمانده است، مصحح فرضی محترم ما میدان هنرنمایی وسیع‌تری خواهد داشت. درست است که قسمت حرف الف این کتاب توسط آقای دکتر Hussam El-Saghir تصحیح و منتشر گردیده است،^۲ اما حجم قسمت مزبور به یک‌هشتم کل کتاب هم نمی‌رسد. چطور است کسی داوطلب نمی‌شود این میراث مکتوب پر ارج اما کم شناخته‌شده را که یک دانشمند ایرانی به جا گذاشته است با تلاش خود احیا کند و به استفاده جمیع علاقه‌مندان بگذارد؟ البته با همان حواشی مفصل و مفید. نسخه منحصر به فرد نیز در کتابخانه دانشگاه لیدن هلند با شماره Or.1044 نگهداری می‌شود (۲۵۲ برگ).

محتوای کتاب نیز غنی است. مثل اینکه متن در زمینه خود امثال نیز شایان توجه است که متأسفانه من نمی‌فهمم.^۳ آنچه که من می‌توانم تضمین کنم غنای اطلاعات تاریخی است که این کتاب در بر دارد.

خیلی چیزها دارد که برای کسی که علاقه‌مند به محیط فرهنگی و اجتماعی خراسان قدیم پنجم و ششم باشد جالب توجه است. مخصوصاً درباره محیطی که مؤلف در آن زندگی می‌کرده، یعنی جامعه نیشابور و بیهق، چیزهای خیلی زیاد می‌توان یاد گرفت (آیا می‌دانید ضرب‌المثل «بدهکار نیشابوری در روز عید» چه معنی می‌دهد؟). کارهای هلوف علوی نیز که در متن مکرراً به او اشاره می‌شود و کردار و گفتار احمقانه و خنده‌آور او کتاب را به مراتب جالب‌تر ساخته است وضع جامعه را منعکس می‌کند که هم هلوف و هم ابن فندق در آن زندگی می‌کرده است (گرچه احتمال می‌رود خود این شخصیت ساختگی باشد). و البته ناگفته معلوم است این کتاب برای جستار من درباره عربی‌زدگی ابن فندق نیز فوق‌العاده مفید است. حالا، اگر این توضیحات مختصر کفایت نکند لطفاً رونویس نسخه را به دست بگیرید و خودتان شاهد اهمیت این متن بشوید.

خوب، چیزهایی که از سر خودخواهی می‌خواستم بنویسم نوشته شد. آیا در کتابی که میراث مکتوب به مناسبت بیستمین یا سی‌امین سالگرد خود انتشار خواهد کرد خواهیم توانست در نقد متن تصحیح شده این دو اثر مطلبی بنویسم و به همکاران آن مرکز محترم مراتب قدردانی خود را ابراز داشته باشم؟ ببینیم چه می‌شود!

کازوئو موریموتو

دانشگاه توکیو ژاپن

۱ بعضیها گفته‌اند که نسخه شماره ۳۳۳۱ «المکتبة المركزية لجامعة استانبول» حاوی این اثر است. اما این داده واقعیت ندارد. من از استاد عثمان غازی تشکر می‌کنم که این نسخه را برای من بررسی کردند.

2. Hussam El-Saghir, Abu al-Hasan al-Baihaqi und seine Sprichwortsammlung Gurar al-amsal wa-durar al-aqwal, Diss. Phil. Frankfurt am Main, 1984.

۳. در این بابت نک:

Rudolf Sellheim, "Eine unbekannte Sprichwortsammlung des Abu al-Hassan al-Baihaqi", Der Islam, 39 (1964) pp. 226-232.

چندی است که صلاهی عام فاضل مفضل فعال خدوم آقای دکتر ایرانی زاده‌الله توفیقاً مدیر مدبر مرکز پژوهشی میراث مکتوب، مشعر به نشر «کارنامه پانزده سال کار و کوشش خود» با من بنده نیز واصل آمده است و متحتم گردانیده که بهر آن دفتر گزیده، خامه‌ای بر نامه چرخانم و ایدونا که بحمدالله توانسته‌ام که بدان مقام برآیم به ارتجال با یاد می‌آورم که سرور و سالار مراد آزاده‌ما، میر جلیل نبیل، آسید جلال‌الدین الآشتیانی خاک پاکش از ریزش باران رحمت خاصه رحیمیه سیراب است و یا رب سیراب‌تر باد که لااقل بهر امثال ما جماعت مسلم است که بر خلاف آنچه که گاه حتی بر زبان برخی اصحاب نیز می‌گذرد، دارای بسی کتب و رسایل مفرده می‌بود که خود به تصنیف اندر آورده بود و یا لااقل به تألیف رسانیده، و البته جز مجلدی چند اندک از آن، همچون «هستی از نظر فلسفه و عرفان» و «شرح حال فلسفی ملاصدرا» آن هم به آغاز کار، به حلیت طبع نیاز است، هم فارد واحد خویش که مصداق قول قائل می‌آمد آن هم به حمل شایع صنایعی که می‌گوید:

له همم لامنتهی لکبارها

و همته الصغری اجل من الدهر

یکسر و یکدل و از بیخ و بن و به آشکارا و نهان بر آن نهاد و بر آن گمارد و به حصر اندر آورد که هر نسخه‌ای بی‌نام و نشان بالاخص از یادگاران متأخرین عرفاء فخام و حکماء عظام ایران مینوی نشان که به گوشه‌ای در پرده فراموشی پوشیده است و مشقت فرا دست آوری آن جز به تجربت شناخته نتواند افتاد، به دیده ودست می‌آورد از پی استنساخ و تصحیح و تعلیق و تقدیم، به زینت طبع مزین گرداند و این کار والا که سختیهای آن فقط مما یدرک است و به هیچ روی مما یوصف نیست، شغل شاغل خویش نهد؛ به حالی که بالصراحة و آن هم چندان که از چنان بزرگی جز آن نیاید به راستی و درستی تام و تمام، کره بعد مره بر زبان و خامه می‌آورد که تصنیف مستأنف آثار حکمی و عرفانی جدید هر او بس آسان است و تصحیح آثار دیگران بس مشکل! ولکن دل آن دل دریامدار عنقاشکاری که چون او بی را می‌بود او را رها

نمی‌کند که از آن کار طاقت‌فرسا که سوختن زیت فکرت عالم افروز باشد بهر روشنایی گنجینه‌های تار یادگار گذشتگان، نفس نفیس، باز دارد و یا لااقل گوشه چشمی نیز با ریختگان خامه پرمایه و افروختگان خاطر عاطر شخص شخیص خویش درافکند؛ قوله تعالی: «و یؤثرون علی الفغرم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فأؤلثک هم المفلحون».

باری هرچند که دامن سخن و شاید هم ناخواسته درازا یافت ولکن بحمدالله و المته با یاد آن سید راد آزاده، آن مردی که بزرگامردا که او بود آراسته گردید و البته دل دردمند را نیز درد افزون گردانید و باز به آتش فراق بسوخت، به بایستگی می‌گویم و اصلاً و اساساً می‌خواستم بگویم که طبع نسخ خطی البته مشروطاً بالشروط الواجبة بانواع الدلالات! و از آن میان اتباع حکم محکم مستحکم قاعده‌الاهم فالاهم چه به حوزه مختار و چه به متن منتخب آن هم به دست اهل صنعت به هر فنی، افزون بر جماتی متعدد که لزوم آن را با مساحت ضرورت می‌رساند و البته بر همگان از جماعت مفید و مستفید آشکار است، متصف است به وصفی عاطفی و این است آن که چگونه می‌تواند بود که اهل صنعتی که دلی دردمند نیز می‌دارد با گنج نهان رایگان یادگاران گذشتگان آن صنعت که دست از دنیا و دنیائیان و نترس و بگو که دنیاپرستان فروهشته‌اند و ندای قدسی خطاب فذرهم فی خوضهم یلعبون با ما بندیان در داده‌اند، رسد و دست تهی بازآید و با خویش و جز خویش نکوید و نسراید که:

لمع البرق من الطور و آنست به

ولعلی لک آتی بشهاب قبس

فره ایزدی فرود آیاد بر شما ای یاران تجرید! که برخی آثار شریف برخی از اسلاف اشراف خویش زنده می‌گردانید و نیک می‌دانید که زنده‌گردانی اثر زنده‌گردانی دارنده اثر است و هم زنده‌گردانی نفسی یگانه توگویی زنده‌گردانی جمله مردمان است؛ قوله تعالی: و من احیایها فکأنما احیی الناس جمیعاً.

وکتب اللاشئ سها

عفی عنه ربه بصبیحة

منوچهر صدوقی سها

